

«عباس» ماه بنی‌هاشم

عباس (ع) قامتي بلند، سینه‌اي ستبر، بازواني توانمند و چهره‌اي بس زيبا داشت، بدان‌سان که او را «ماه بنی‌هاشم» مي‌گفتند.



عباس (ع) قامتي بلند، سینه‌اي ستبر، بازواني توانمند و چهره‌اي بس زيبا داشت، بدان‌سان که او را «ماه بنی‌هاشم» مي‌گفتند.

به گزارش خبرنگار آيين و اندیشه فارس، قيام حسيني با همه رمز و رازهاي آشکار و نهانش، شاهدي براي از جان گذشتگي و ايثار افلاکياني است که بدون توجه به ظواهر دنيايي، زيباترين و خوش‌ترين عاقبت‌ها را براي خود خريداري کردند. شهادي کربلا را بايد جزو برترين انسان‌هاي تاريخ و همنشين انبيا و اوليا در بهشت جاويدان خدا ناميد.

اين سلسله مطالب، نوشتاري کوتاه از شرح حال تعدادي از اولياي دشت نينا با استناد به دانشنامه امام حسين (ع) است که اين بخش به عباس بن علي، جانباز نامي کربلا اختصاص دارد.

عباس (ع)، جلوه عشق و ايثار، تبلور رادمردي، صفا و وقار، و تجسم شجاعت، شهامت و کرامت است. او در ميان حماسه آفرينان کربلا و شهيدان تاريخ، ازچنان جاياگاه بلند و مکانت والايي برخوردار است که به گفته سيدالسادين، زين‌العابدين (ع): «« براي عباس (ع)، نزد خداوند تبارک و تعالي، منزلتي است که همه شهدا در روز قيامت، به او رشک مي‌برند.»

او از مادري بزرگوار از قبيله بني‌کلاب - که شجاع‌ترين، رزم‌آورترين و تيزتک‌ترين مردان روزگار را در خود داشت، و در دامن پرمهر او در کنار برادران بي‌نظيري همچون امام حسن (ع) و امام حسين (ع) باليد و رشد کرد.

کنيه آن بزرگوار، ابوالفضل و ابوقربه (صاحب مشک) و القابش سقا و قمر بنی‌هاشم است.

عباس (ع)، قامتي بلند، سینه‌اي ستبر، بازواني توانمند و چهره‌اي بس زيبا داشت، بدان‌سان که او را «ماه بنی‌هاشم» مي‌گفتند.

او از آغاز قيام اباعبدالله الحسين (ع)، همراه و همدل ايشان و در هنگامه نبرد کربلا، پرچمدار سپاه او بود. عباس (ع) در روزهاي سخت محاصره امام (ع) و يارانش، سقايت سپاه و آبرساني به کودکان را برعهده داشت.

او در آستانه شب عاشورا، در جمع همراهان حسين (ع)، هنگامی که امام (ع) از آنها خواسته بود تا بروند و ايشان را تنها بگذارند، اولين کسي بود که با جملاتي سرشار از عشق و ايمان، و آکنده از ايثار، همگامي و جان‌فشاني‌اش را اعلام کرد.

شمر بن ذی‌الجوشن، در کربلا براي عباس (ع) و سه برادرش، امان‌نامه آورد. او که در آغاز، حتي از رويارو شدن با شمر، نفرت داشت، در رد پيشنهاده شفات‌آمیز او، شکوه‌مند و استوار، گفت: «« لعنت خدا بر تو و امان‌نامه‌ات باد! آيا به ما امان مي‌دهي، در حالي که پسر پيامبر خدا (ع) در امان نيست؟!»

عباس (ع)، در کلام معصومان (ع)، به ايثار، تيزبيني، استواري در ايمان، جهاد عظيم، آزمائش نيکو و داشتن جاياگاه رشک‌آور در قيامت، ستوده شده است.

اين قهرمان شکوه‌مند قيام کربلا و پشتيبان شکست‌ناپذير اباعبدالله (ع)، در هنگامه اوج تنهائي امام (ع) و در راه رساندن آب به کام‌هاي خشکيده کاروان حسين (ع)، شهد شهادت نوشيد.

غم شهادت او، جان امام حسين (ع) را بسي فسرد، بدان‌گونه که در کنار قامت خونينش، از سرسوز، در سوگ آن عزيز از دست رفته فرمود: «« اکنون، پشتم شکست و چاره‌امف ناچار شد.»

عباس (ع)، در هنگام شهادت، 34 سال داشت. بنا بر اين، در حدود سال 26 هجري به دنيا آمده است. در زيارت ناحيه مقدسه، درباره او آمده است: «« سلام بر ابوالفضل عباس، فرزند اميرمؤمنان؛ از خود درگذرنده با جان براي برادر، برگيرنده از ديروزش براي فدايش، فدائي او، نگهدارنده، کوشنده براي رساندن آن به او، و کسي که دست‌هايش بريده شد! خداوند، قاتلانش يزيد بن رقاد حيتي و حکيم بن طفيل طايبي را لعنت کند!»

گفتني است که در شماري از منابع متأخر، مطالبی درباره ابوالفضل العباس (ع) گزارش شده است که در منابع قابل استناد، ديده نمي‌شود. براي نمونه، به شماري از گزارش‌هاي بي‌اساس، اشاره مي‌کنيم.

در «« معالي السبطين» آمده است که: آن هنگام که شب بيست و يکم ماه رمضان شد و علي (ع) در آستانه مرگ قرار گرفت، عباس (ع) را به سینه چسباند و فرمود: «« فرزندم که چشم من در قيامت، با تو روشن خواهد شد! فرزندم! هنگامی که روز عاشورا شد و وارد شريعه شدي، مبدا آب بنوشي، در حالي که برادرت حسين، تشنه است!»

نيز در کتاب «« شعشة الحسيني» آمده است: جناب اميرمؤمنان (ع) خلوت نمودند. حسنين (ع) و زينب (ع) و ام‌کلثوم (ع) را طلب فرمود و دست مبارك بر سر و روي ايشان کشيد و به شدت مي‌گريست و ايشان هم مي‌گريستند، به نوعي که ساير اولادهاي آن حضرت که در بيرون خانه بودند، بي‌اختيار، داخل خانه شدند و مي‌گريستند. پس حضرت اميرالمؤمنين (ع) گرفت دست امام حسن (ع) را و به امانت سپرد فرزندان خود را به آن بزرگوار. پس نظر فرمود به عباس (ع) ديد گريه او از همه شديدتر است. پس او را به نزد خود، طلب فرمود و شيون بلندي کرد و مفصل گريست و آن گاه فرمود: «« ابي پسر! اي جانم! از حسين، مراقبت کن، که او امانت خدا و پيامبر خدا (ع) و فاطمه (ع) و امانت من است. تو ياور او باش و خودت را فدائي او کن» آنگاه، شيون زد و گريه و فرياد

زیاد، بیهوش شد.

باید گفت: متأسفانه، هیچ سخنی از امیرمؤمنان(ع) خطاب به عباس(ع) یا درباره وی، در منابع معتبر، ثبت نشده است. گزارش‌های بسیار دیگری نیز درباره ایشان در کتاب‌هایی مانند: «#معالي السبطین«، «#شعشة الحسيني«، «#اسرار الشهادات«، «#ناسخ التواريخ«، «#عنوان الکلام«، «#تذكرة الشهداء«، «#سوغ‌نامه آل محمد(ع)« و «#المنتخب طريحي« آمده است که در کتب معتبر، وجود ندارد.

اینک، آنچه در منابع قابل استناد، گزارش شده است، در پی می‌آید:

«#الأمالي« شیخ صدوق به نقل از ثابت بن ابی صفیه: سرور عابدان، علی بن الحسین(ع)، به عبدالله، پسر عباس بن علی بن ابی طالب(ع) نگریست و گریست. سپس فرمود: «#بر پیامبر خدا(ع) هیچ روزی سخت‌تر از جنگ احد نبود که عمویش حمزه بن عبدالمطلب، شیرخدا و شیر پیامبرش، در آن کشته شد و پس از آن، نبرد موته که پسرعمویش جعفر بن ابی‌طالب، در آن کشته شد. سپس فرمود: «#و هیچ روزی مانند روز حسین(ع) [عاشورا] نیست. سی‌هزار مرد - که همگی ادعا می‌کردند از این امت‌اند - به سوی او حمله بردند و همگی با ریختن خون او، قصد تقرب به خدا را داشتند و او خدا را به یادشان می‌آورد؛ اما آنان، پند نمی‌گرفتند تا آن که او را با سرکشی و ستم و تجاوز، کشتند.»

آنگاه فرمود: «#خداوند عباس را رحمت کند! بی‌هیچ تردیدی، ایثار کرد و آزمایش [نیکویی] شد و خود را فدای برادرش کرد تا آن که دستانش قطع شد و خداوند به جای آنها، دو بال برایش قرارداد که با آنها، همراه فرشتگان در بهشت، پرواز می‌کند، همان گونه که برای جعفر بن ابی‌طالب، قرارداد. عباس(ع)، نزد خداوند - تبارک و تعالی - منزلتی دارد که همه شهیدان در روز قیامت، به آن رشک می‌برند.»

«#تاریخ الطبري« به نقل از ضحاک بن عبدالله مشرقی، هنگامی که امام حسین(ع) به یارانش، اجازه بازگشت داد: برادران و فرزندان و برادرزادگانش و نیز دو پسر عبدالله بن جعفر، به حسین(ع) گفتند: «#چرا این کار با کنیم؟ برای این که پس از تو بمانیم؟! خداوند، چنین روزی را هیچ گاه به ما نشان ندهد!« آغازگر این گونه سخنان، عباس بن علی(ع) بود.

«#الثقات« ابن حبان: به عباس(ع) سقا می‌گویند؛ زیرا حسین(ع) در زمان جنگیدنش، برای رفع تشنگی‌اش، آب خواست و عباس(ع) و برادرش، به چاره‌جویی برآمدند. عباس(ع) مشک آب کوچکی یافت. آن را آورد و به حسین(ع) داد تا بنوشد؛ اما هنگامی که خواست بنوشد، تیری آمد و بر گلویش نشست و نگذاشت که آب بنوشد. شمشیرها، او را در میان گرفتند تا به شهادت رسید. از این رو، عباس بن علی(ع) را سقا می‌نامند.

«#شرح الأخبار«: عباس(ع) سقا نامیده شده؛ زیرا حسین(ع) تشنه بود و او را از آب، باز داشته بودند. عباس(ع) مشکي گرفت و به سوی آب، روان شد. برادرانش از پشت علی(ع) عثمان، جعفر و عبدالله نیز در پی او رفتند و یاران عبدالله بن زیاد را از آب، دور کردند. عباس(ع) مشک را از آب، پر کرد و آن را به تنهایی بر دوش کشید و برای حسین(ع) آورد در حالی که برادرانش عثمان و جعفر و عبدالله، در این نبرد به خاطر آب، کشته شدند.

«#نسب قریش«: عباس، فرزند علی(ع) را سقا می‌نامند و کنیه‌اش را ابو قریبه (صاحب مشک) می‌دانند. او در کربلا، همراه حسین(ع) بود.

حسین(ع)، تشنه شد. عباس(ع) مشکي بر گرفت و برادران تنی‌اش، پسران علی(ع) عثمان، جعفر و عبد الله، در پی او رفتند. برادرانش، پیش از او کشته شدند و او مشک پر از آب را برای حسین(ع) برد و حسین(ع) از آن نوشید. سپس عباس بن علی(ع) پس از برادرانش و با حسین(ع) کشته شد. عباس(ع) از برادرانش که فرزندی نداشتند ارث برد و پسرش عبدالله بن عباس نیز وارث او شد.

محمد بن حنفیه و عمر بن علی، هر دو، زنده بودند. میراث عموهای عبدالله را به او تسلیم کرد؛ اما عمر، خودداری ورزید تا آن که با او صلح کرد و راضی‌اش کردند.

«#الأخبار الطوال«: هنگامی که عباس بن علی(ع)، این [وضعیت] را دید، به برادرانش: عبدالله، جعفر و عثمان، پسران علی(ع) - که بر او و پسرانش درود باد - و مادر همگی آنها ام‌البنین عامری از آل وحید بود، گفت: «#پیش قدم شوید - فدایتان شوم - و از سرورتان حمایت کنید تا به پای او جان دهید.»

آنان، همگی پیش قدم شدند و پیش روی حسین(ع)، با سر و گلوئی خود، از او محافظت کردند.

هانی بن ثویب حضرمی به عبدالله بن علی، حمله برد و او را کشت. سپس به برادرش جعفر بن علی حمله برد و او را نیز کشت. و یزید اصبحی نیز عثمان بن علی را با تیر زد و کشت. سپس به سوی او رفت و سرش را جدا کرد و نزد عمر بن سعد آمد و به او گفت: «#به من، پاداش بده!«

عمر گفت: «برو از امیرت (یعنی عبیدالله بن زیاد) بگیر!> عباس بن علی(ع)، باقی ماند و پیش روی حسین(ع) می‌جنگید و هر کجا حسین(ع) می‌رفت، همراهش می‌رفت تا آن که کشته شد. خدایش رحمت کند!

«الارشاد>: دشمنان، بر حسین(ع) حمله بردند و بر لشکرش، غلبه کردند. تشنگی بر او شدت گرفت. بر سیل بند فرات، بالا رفت تا خود را به آب برساند و برادرش عباس(ع) پیش رویش بود. سواران ابن سعد، راه بر او گرفتند. در میان آنان مردی از بنی دارم بود که به آن سواران گفت: «وای بر شما! میان او فرات، حائل شوید و آب را در اختیارش نگذارید.> حسین(ع) گفت: «خدایا! او را تشنه بگذار!>

دارمی، خشمگین شد و تیری به سوی حسین(ع) انداخت که بر زیر گلویش نشست. حسین(ع)، تیر را بیرون کشید و دستش را زیر گلویش گرفت. کف دستانش از خون، پر شد. آنها را پاشید و سپس گفت: «خدایا! از آنچه که با پسر دختر پیامبرت می‌کنند، به تو شکایت می‌کنم.> سپس به جایگاه خود، بازگشت، در حالی که تشنگی‌اش، شدت یافته بود. دشمنان، گرد عباس (ع) را گرفتند و او را از حسین (ع) جدا کردند. عباس (ع) نیز به تنهایی با آنها جنگید تا به شهادت رسید. رضوان‌الهی بر او باد!

شرکت‌کنندگان در قتل او، زید بن ورقاء حَتَفِی و حکیم بن طَقِیل سِنِیسی بودند که پس از آن که زخم‌هایش افزون شد و دیگر نتوانست حرکت کند. [او را به شهادت رساندند]

«المهلوف>: تشنگی حسین (ع)، شدت گرفت. از سیل بند فرات، بالا رفت تا خود را به آب برساند و عباس (ع)، برادرش نیز پیش رویش بود. سواران ابن سعد، راه را بر آن دو گرفتند و مردی از بنی دارم، تیری به سوی حسین (ع) پرتاب کرد و آن را در گلویش شریفش نشاند. امام – که دروذهای خدا بر او باد – تیر را بیرون کشید و دستش را زیر گلویش گرفت تا کف هر دو دستش از خون پر شد. سپس آن را پاشید و گفت: «خدایا! من از آنچه با پسر دختر پیامبرت می‌کنند، به تو شکایت می‌کنم.> سپس، عباس (ع) را از او جدا کردند و او را از هر سو، در میان گرفتند تا او را به شهادت رساندند. خداوند، روحش را پاک بدارد! پس حسین (ع)، به شدت گریست.

«المناقب و المثالب> نعمان مغربی: عباس بن علی (ع)، پس از آن که حسین (ع) را از آب، باز داشتند، به دشمن حمله می‌برد و آنها را می‌شکافت و خود را به آب فرات می‌رساند و حسین (ع) و یارانش را سیراب می‌کرد. وی در آن روزها، «سقا (آب‌آور)> نامیده شد و میان فرات و قتلگاه حسین (ع) کشته شد. قبر او نیز همان جاست. در آن روز، [دشمنان] دست و پا‌های او را هم قطع کردند.

«المناقب> ابن شهر آشوب: عباس، سقا، ماه بنی هاشم و پرچمدار حسین (ع) بود. او از دیگر برادرانش بزرگ‌تر بود و در طلب آب می‌رفت که بر او حمله بردند. او هم به آنها حمله برد و چنین می‌خواند:

از مرگ نمی‌هراسم؛ زیرا مرگ، ترقی و صعودی است

که مرا در پشت شمشیرها، پنهان می‌کند

جانم، سپر جان پاکیزه مصطفی باد!

من، عباسم که سقا گشته‌ام

و به روز برخورد، هراسی از شر ندارم.

پس آنان را متفرق کرد. زید بن ورقای جُهَنّی، در پشت درخت خرمايي به کمین او نشست و حکیم بن طفیل سنبسی نیز او را یاری داد و بر دست راست عباس (ع) ضربه‌ای زد [و آن را قطع کرد] عباس (ع)، شمشیر را به دست چپ گرفت و به آنها حمله برد و چنین رجز می‌خواند:

به خدا سوگند، اگر دست راستم را قطع کنید

من، همیشه از دینم حمایت می‌کنم

و نیز از امام راست‌گو و استوارباوری

که نواده پیامبر پاک و امین است.

آن‌گاه، جنگید تا ناتوان شد. حکیم بن طَقِیل طایي، از پشت درخت خرما به او کمین زد و بر دست چپش ضربه‌ای زد [و آن را قطع کرد]. عباس (ع) نیز خواند:

ای جان! از کافران مترس

و به رحمت خدای جبران کننده، بشارتت باد!

همراه با پیامبر (ع)، سرور برگزیده!

با سرکشی‌شان، دست چپم را قطع کردند

پروردگارا! آنان را به داغی آتش برسان!

پس آن ملعون، با عمود آهنین [به او زد و] عباس (ع) را به شهادت رساند.

هنگامي که حسين (ع)، او را بر [کناره] رود فرات، افتاده دید، گریست و چنین خواند:

&171#اي بدترین مردمان! با کارتان، تجاوز کردید

و با گفته محمد پیامبر، مخالفت کردید.

آیا بهترین پیامبران، سفارش ما را به شما نکرد؟

آیا ما از نسل پیامبر تأیید شده نیستیم؟

آیا زهرا (ع)، مادر ماست یا شما؟

آیا احمد، بهترین مردمان نیست؟

نفرین شدید و به خاطر جنایتتان، رسوا گشتید

به زودي، داغي آتشي برافروخته را خواهید دید.»

&171#عمدة الطالب: در یاد کرد فرزندان عباس بن امیرمؤمنان، علي بن ابي طالب (ع) که کنیه اش، ابوالفضل و لقبش سقا بود؛ زیرا در واقعه عاشورا، برای برادرش آب آورد و قبل از آن که آن را به او برساند، کشته شد و قبرش نیز نزدیک شریعه (راه آب) فرات، یعنی همان شهادتگاه اوست.

در آن روز، پرچمدار حسين (ع)، برادرش [عباس(ع)] بود.

شیخ ابونصر بخاری، از مفضل بن عمر، از جعفر بن محمد صادق (ع)، روایت کرده است که فرمود: &171#عمویمان عباس بن علي (ع)، تیزبین بود و ایمانی استوار داشت. همراه اباعبدالله (ع) جنگید و آزمونی نیکو داد و به شهادت رسید.»

خون عباس (ع)، به گردن بني حنیفه است. او به هنگام شهادت، 34 سال داشت. مادر او و برادرانش: عثمان، جعفر و عبدالله، ام البنین فاطمه، دختر حزام بن خالد بن ربیعة بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن بود. مادر ام البنین هم لیلی، دختر سهیل بن مالک بود و او، پسر ابو بره عامر نیزه باز، پسر مالک بن جعفر بن کلاب بود و مادر آن دو، عمره، دختر طفیل بن عامر بود و مادر عمره نیز کُبشه، دختر عروه رَحّال بن عتبة بن جعفر بن کلاب و مادر کُبشه هم فاطمه، دختر عبد شمس بن عبد مناف بوده است.

همچنین روایت شده که امیرمؤمنان علي (ع)، به برادرش عقیل - که نسب شناس و در انساب و اخبار عرب، دانا بود - فرمود: &171#بنگر و برایم همسری بیاب که زاده دلاوران عرب باشد تا جوانی دلیر (و جنگجو) برایم بیاورد.»

عقیل گفت: &171#با ام البنین از قبیله کلاب، ازدواج کن که در عرب، شجاع تر از پدران او نیست.»

امام (ع) نیز با او ازدواج کرد. هنگامی که واقعه کربلا پیش آمد، شمر بن ذی الجوشن کلابی، به عباس (ع) و برادرانش گفت: &171#خواهرزادگان من، کجا هستند؟»

اما آنان، پاسخش را ندادند. حسین (ع) به برادرانش فرمود: &171#پاسخ او را بدهید. هر چند فاسق است؛ اما یکی از داییهایی شماست»

آنان به او گفتند: &171#چه می خواهی؟»

گفت: &171#به سوي من بیاید که شما، در امان هستید، خود را با برادران، به کشتن ندهید.»

آنان به او گفتند: &171#رویت زشت باد و آنچه آورده ای نیز، زشت باد! آیا سرور و برادرمان را رها کنیم و به امان تو درآییم؟!» عباس(ع) و سه برادرش، در آن روز، کشته شدند. این شعر، چه قدر مناسب حال آنان است که:

گروهی که چون برای دفع پیش آمدها، فراخوانده شوند

لشکر [مقابلشان] یا نیزه خورده اند و یا قامت شکسته شده اند.

آنان، قلب هایشان را روی زره هایشان پوشیده اند و

گویي برای رفتن جان هایشان [از بدن هایشان] شتاب می کنند.

در این که عباس (ع) بزرگتر بود و یا برادرش عمر، اختلاف است. ابن شهاب عکبری و ابوالحسن اشعری و ابن خداع، روایت کرده اند که: عمر، بزرگتر بوده است.

شیخ شرف عبیدلی، بغدادیان و ابو غنائم عمری، روایت کرده اند که: عمر، کوچکتر از عباس(ع) بوده است و فرزندان عباس(ع) را بر فرزندان او مقدم می دارند.

نسل عباس(ع) اندک و از طریق پسرش عبیدالله هستند.

&171#کامل الزیارات» به نقل از ابو حمزه ثمالی: امام صادق (ع) فرمود: &171#هنگامی که خواستی به زیارت عباس بن علي (ع) - که کنا رود فرات، رو به روی بارگاه حسین (ع) است - بروی، به درگاه سایه بان بایست ... سپس، داخل شو و روی قبر بیفت و بگو: &171#سلام بر تو، ای بنده شایسته و مطیع خدا و پیامبرش و امیر مؤمنان و حسن و حسین! خداوند، بر ایشان، درود و سلام فرستد! سلام و رحمت و برکات و آمرزش و رضوان خدا، بر تو و بر روح و پیکرت باد!

گواهی می دهم و خدا را گواه می گیرم که تو، بر همان عقیده ای جان دادی که بدریان و مجاهدان در راه خدا، [خداخواهان] خیرخواه در جهاد با دشمنان خدا، مبالغه کنندگان در یاری اولیایش و دفاع کنندگان از دوستانش، جان دادند. خدا به تو، بهترین و فراوان ترین و سرشارترین جزای کسانی را که به بیعت خود وفا کردند و دعوتش را پاسخ گفتند و اختیار داران کارهایش (اولیای امورش) را اطاعت کردند، عطا کند.

گواهي مي‌دهم كه تو، در خيرخواهي كوشيدي و نهايت توان خويش را به كار بردي. خداوند، تو را در زمره شهيدان برانگيخت و روح
را با ارواح سعادتمندان، قرار داد و گسترده‌ترين منزل را، با بهترين اتاق‌هاي بهشتي، به تو عطا كرد و يادت را در عليين، بالا برد و تو را
با پيامبران، صديقان، شهيدان و صالحان، محشور كرد، و چه همراهان خوبي!

گواهي مي‌دهم كه تو، سستي نكردي و پا، پس ننهادي و با بينايي به كار و پيروي از شايستگان و دنباله‌روي از پيامبران، به سوي
كارت روان شدي. خداوند، ما و شما را با پيامبران و اوليائش، در جايگاه نيكوكاران، محشور نمايد، كه او مهربان‌ترين مهربانان است.»